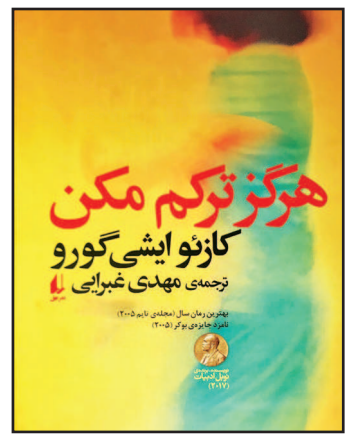
معرفی کتاب



**روی خط چشم**
**پیمان هوشمندزاده**

مجموعه‌داستان کوتاه روی خط چشم پیمان هوشمندزاده که در کمتر از دو ماه به چاپ دوم انتشارات چشمه رسیده، شامل ده داستان کوتاه است. داستان‌هایی نام‌هستند و تنها با حروف پراکنده مشخص شدند. از این شیوه نام‌گذاری می‌توان پی به نوعی بازی زبانی هوشمندزاده برد. ساختار داستان‌ها به هم وابسته هستند اما در عین حال مستقل‌اند. داستان‌ها ارتباط اشیاء و زبان و خاطرات را با جهان انسانی نقل می‌کنند که در بازی زبانی و ایجاز زبانی نویسنده آشکار می‌شود. وقایع به‌ظاهر روزمره و پیش پاافتاده هستند که مینیمالیسم زندگی را با دو بعد تراژیک و طنزآمیز روایت می‌کنند. درونمایه داستان‌ها بکر و خلاقانه است و نویسنده توانسته از تمامی امکانات داستان کوتاه بهره بگیرد تا در هر داستانی جهانی تأثیرگذار بسازد. نویسنده توانسته با اشیاء و نام آنها دقیق و موشکافانه از تصویرها و اسامی و حروف و کلماتی که خوانند به‌سادگی از آنها عبور می‌کند داستانی جذاب بسازد و خواننده را با خودش همراه کند. افکار وسواسی در روایتی متفاوت پای ثابت تمام ده داستان است. روایت خونسرد و زهرخند نویسنده پشت هر داستان، تلخی و دراماتیک بودن زندگی انسان معاصر را یادآوری می‌کند که هر روزه در حال دست و پنجه نرم کردن با آن است بی‌آنکه بداند. فاصله گرفتن هوشمندزاده از تکرار قصه‌های این روزها و در عین حال تطبیق دقیق آنها با جهان اکنون و اینجا، نشان می‌دهد که او داستان گفتن را خوب بلد است. در اعماق مینیمالیسم پیمان هوشمندزاده جریان ممتد زیستن با بحران دست و پنجه نرم می‌کند و بدون ضربه زدن طنین آرام مؤثری بر ذهن مخاطب دارد.



**هرگز ترکم مکن**
**کازئو ایشی گورو / مهدی غبرایی**

هرگز ترکم مکن از کازئو ایشی گورو با ترجمه مهدی غبرایی در انتشارات افق به چاپ رسیده است. این رمان از نظر مجله تایم در سال ۲۰۰۵ بهترین رمان سال نام گرفت و نامزد جایزه بوکر در همان سال شد. این نویسنده در سال ۲۰۱۷ برنده جایزه نوبل ادبیات شده است. کازئو ایشی گورو در این رمان، داستان عشق، از دست رفتگی و حقایقی نهانی را روایت می‌کند. این رمان، داستانی تکان‌دهنده دارد و آکنده از احساس شکنندگی انسان معاصر و خاطرات به‌یادماندنی شخصیت‌های داستان است که رفته رفته به حقیقت دوران کودکی و نیز آینده خود پی می‌برند. این شخصیت‌ها پس از سال‌ها درمی‌یابند که چرا مؤسسه هیلشم آنها را از کودکی پناه داده است. رمانی درخشان از نویسنده شرقی که چندان برای خواننده ایرانی نام آشنا نیست از فحوای درونی انسان معاصر حرف می‌زند تا گام به گام با حقایق زندگی شخصیت‌های داستان آشنا شویم رمان از سه بخش مرتبط با یکدیگر تشکیل شده که در آن جست‌وجو گذشته برای درک حقایق گره‌های داستان را می‌گشاید. هرگز ترکم مکن داستان کتی و تامی روت و مثلث عشقی است که در مدرسه هیلشم آغاز می‌شود. رمان درباره موقعیت اخلاقی و موضوع شبیه‌سازی و نیز درباره فرسایش مدام امید است. این رمان خارق‌العاده و در پایان به‌نحو ترسناکی هوشمندانه درباره این است که چرا ما از احساس شخصی، کلافه‌کننده و خام نمی‌ترکیم؟ چرا یک روز صبح بیدار نمی‌شویم گریان و نعره‌زنان به خیابان نمی‌ریزیم و همه چیز را خرد و ویران نمی‌کنیم؟

یادداشتی درباره احوال ناخوش بازار کتاب و پاسخی به مدافعان لزوم باندبازی در چاپ و نشر

# باند، مافیا و چراغ خاموش ادبیات

PDF Compressor Free Version



افسانه فرقدان، روزنامه‌نگار

صفحه کتاب ضروری می‌داند در گام نخست حیات خویش در روزنامه توسعه ایرانی، پیش از پرداختن به جریان روز کتاب، مؤلفان، مترجمان و شاعران، نیم‌نگاهی گذرا به روند چاپ کتاب در این روزهای پرهیاهو بیاندازد تا سیاست و چارچوب این صفحه به‌عنوان صفحه‌ای بیطرف و حامی آثار برتر و قابل تأمل مؤلفان و مترجمان مستقل ایرانی مشخص شود.

اگر چه دوران معاصر پس از هدایت، ساعدی، علوی، چوبک، اخوان، شاملو، گلشیری و بسیاری دیگر که مجال نام بردن از فهرست بلندبالای آنها نیست، سال‌های فترت ادبیات برآورد می‌شود، آنچنان که ترجمه‌های چندباره نویسندگان سرشناس و حتی گمنام غیرایرانی بر چاپ آثار مؤلفان و شاعران ایرانی می‌چربد و گوی سبقت را ربوده است و مؤلفان ایرانی به گوشه عزلت و گمنامی رانده شده‌اند، اما نگاهی دقیق و جست‌وجوگرانه به آثار تازه منتشرشده و منتشرنشده این سال‌های اخیر اثبات می‌کند که حداقل در رمان و داستان کوتاه و گاهاً شعر، قصه آنچنان هم اسفناک نبوده است. اما پرسش اینجاست که چرا چراغ بازار ادبیات کتاب‌های داخلی سوسو می‌زند و نه تنها نتوانسته در مجامع جهانی حتی به‌اندازه کشورهایی چون ترکیه، عراق و افغانستان حرفی برای گفتن داشته باشد، بلکه در داخل ایران هم سلیقه خواننده معاصر را جلب نمی‌کند؟

برای پاسخ به این پرسش باید به شاهرگ اصلی مجرای چاپ کتاب یعنی ناشران سری بزنیم؛ ناشران به‌عنوان قطب قدرتمند معرفی مؤلفان و مترجمان به بازار کتاب و جامعه، نقش اول و اصلی را در این زمین بازی می‌کنند، چرا که این ناشر است که می‌تواند با درایت و هوشمندی کتاب ارزشمند را شناسایی کند و مؤلف خلاق را به جامعه معرفی کند تا روند نوشدن چشمه اندیشه نویسندگان دم به دم بجوشد و جریان یابد و ادبیات به سیطره بست‌های بدل نشود که خزه‌های کهنگی آن را به تالابی راکد از تفکر منقضی بکشاند. اگر چه روندی که ناشران بزرگ بین‌المللی دنبال می‌کنند، بر پایه اصالت اندیشه و بدون در نظر گرفتن نام نویسنده، متن را معیار قرار می‌دهند تا بتوانند با میدان دادن به حرف‌های نو از جنس سبک و گرایش، عرصه رقابت بین‌المللی را نبازند، اما در دا که در ایران عدم شایسته‌نگری و در نظرنگرفتن استعداد و توانایی مؤلفان، آفت چاپ و نشر این روزهای کتاب شده و باید دید که چرا چنین است؟

بی‌شک خواننده این سطرها به وجود مافیا در هر صنفی واقف است که از سیاست و اقتصاد و قاچاق و واردات و صادرات گرفته تا سینما و تأتر و مجله را دربرمی‌گیرد. جهان ادبیات هم از این مقوله مستثنا نیست و افسوس و صد افسوس که ادبیات در هر چه رشد چشمگیری نداشته، در این یکی گوی سبقت را هم از بقیه ربوده است. عرصه‌ای که مشخصاً باید از هر گونه دست‌اندازی و آلودگی پالوده باشد تا بخش مسیحایی زندگی افراد جامعه را در برگیرد، تا گلوگاه در باتلاق مصلحت اندیشی کسانی فرو رفته است که با ادبیات از سر تا پا بیگانه‌اند. این جای شگفت نیست که فوتبال را کسانی اداره می‌کنند که از ابتدایی‌ترین اصول این ورزش بی‌خبرند، تهیه‌کنندگان سینما به‌صرف داشتن پول تهیه‌کننده می‌شوند، در نتیجه تعیین‌کنندگان خط سیر چاپ کتاب نیز دلبسته کلمات نیستند و قدرت‌طلبی و خرده‌دیکتاتوری‌ها را ساحت ادبیات کشاندند. بنابراین هر کدام باند مخصوص به‌خود را دارند و البته اهداف و خط فکری و اعضای خاص خود را نیز دارند. چندی پیش محمدهاشم اکبریانی، نویسنده و روزنامه‌نگار، مقاله‌ای در تأیید و مزایای باندبازی به چاپ رسانده که نگارنده ضروری می‌داند به چندی از موضوعات مطرح‌شده در آن بپردازد؛

## «باندبازی»، «محفل‌گرایی» نیست

نخست اینکه ایشان «باندبازی» را مترادف «محفل‌گرایی» در ادبیات گرفتند و حضور در هر باندی و به قول ایشان، محفلی را مبنای ایجاد رقابت بین گروه‌ها و در نتیجه پیشرفت افراد آن دانستند. یعنی به‌صرف اینکه جامعه ادبی به چند باند مشخص تقسیم شود و این باندها باشند که با هم به رقابت بنشینند. ایشان استدلال کردند که نشریه خصوصی باید افکار و عقاید خودش را به چاپ برساند و موظف نیست دموکراتیک عمل کند و به انتشار افکاری از جناح دیگر دست بزند. اما ادبیات مگر تنها چاپ نشریه است؟ یا اگر مقصود ایشان انتشاراتی‌های کتاب هم هست، مگر کتاب‌ها صرفاً در جهت عقاید و ایدئولوژی‌ها نوشته می‌شوند؟ مگر ادبیات عرصه رقابت است؟ مگر نویسنده می‌نویسد که از گوی رقابت عقب نیافتد؟ آیا معنای مستقیم این حرف این است که بپذیریم نوشتن نه امری حیاتی برای نویسنده که تنها به صرف عقب نماندن از قافله ادبیات است و کاغذ سیاه‌کردن و قفسه پرکردن؟ آیا نویسندگان در مسابقه‌ای نفسگیر و آزمونی در حد کنکور سراسری شرکت کرده‌اند که باید میدان را به حریف واگذار نکنند و برنده این رقابت باشند؟

نوشتن فارغ از حتی رسالتی که عده‌ای از منتقدان قرن بیستم برای آن قائل بودند، برای آنها که سخن نمی‌گویند چون اکسیژن ضروری است. خلق کردن، انتخابی است که نویسنده را از غلطیدن در اقتصاد و حتی کسب شهرت در جایی چون پرده سینما بازمی‌دارد. پس کسی که در جهان خودش جهان دیگری خلق می‌کند، با چه چیزی و چه کسی باید رقابت کند؟ گذشته از آن، ادبیات تنها به چاپ نشریه منحصر نمی‌شود و مثال ایشان بسیار جزیی است. اگر نشر کتاب را همچون نشریه و مجله جایی برای ابراز عقاید خاص بدانیم پس از بازنشر بسیاری اندیشه‌های بدون سوگیری جلوگیری کرده‌ایم. تام وول مؤلف کتاب سود و زیان در نشر، در جایی از کتاب در این باره فصلی را اختصاص داده که از ترجمه آن نقل به مضمون می‌کنم؛ تام وول می‌گوید: ناشران باید از آمار تورترین دست‌نوشته‌هایی که به آنها ارسال می‌شود استقبال کنند، چرا که اینگونه می‌توانند نویسندگان بزرگ آینده را شناسایی و سوددهی در انتشارات را تضمین کنند. این ناشران نه تنها چنین روندی را برای نویسندگان گمنام کشور خودشان در پیش می‌گیرند، بلکه تیزبینانه به نویسندگان دیگر کشورها و به‌ویژه جهان سومی‌ها نظر دارند و از هیچ فرصتی چشم‌پوشی نمی‌کنند. آن‌وقت هنگامی که جهان اول چنین سیاستی را مد کار خود قرار داده، ما بر آنیم تا به جناح‌بندی برای عده‌ای و حذف عده‌ای دیگر کمر همت را ببندیم و معتقدیم که ناشر باید مطالب موافق با جناحی مشخص را منتشر کند.

**جمع‌شدن نویسندگان دور هم با هیچ باندی خط موازی تشکیل نمی‌دهد و این دو یک معنا و یک کار کرد ندارند، پس بیهوده است که بخواهیم بیماری مزمن نشر کتاب را زیر معنای ترکیبی دیگر توجیه کنیم**

در اینجا لازم می‌دانم ترکیب باندبازی را از هم‌معنایی با محفل‌گرایی خارج کنم و جدا جدا به آنها بپردازم. زیرا محفل‌گرایی در ادبیات صرفاً جمع شدن عده‌ای نویسنده و شاعر همفکر و تقریباً هم سبک است که به نقد و مجادله و بحث‌هایی در راستای بهترشدن آثار یکدیگر می‌پردازند تا در نهایت پیش از چاپ هر اثری، در فضایی رفیقانه نگاهی نقادانه به آثار داشته باشند و از یکدیگر ایده بگیرند تا سرانجام آثاری با چفت و بست بیشتری که از نگاه جدی مخاطبان حرفه‌ای ادبیات عبور کرده را وارد بازار کنند. این محفل لزوماً به هیچ نشر و رسانه‌ای وابسته نیست و در نتیجه فضای آزادانه‌تری برای طرح مسائل و ایده‌ها و آثار هموار می‌کند.

اما باندبازی ماجرای دیگریست که مستقیماً در خدمت مافیای ادبی است. باندها اصولاً وابسته به نشر و رسانه‌ای قدرتمند و با صدای بلند هستند. باند منافع متفاوتی از محفل ادبی دنبال می‌کند و کسانی که وارد یک باند ادبی می‌شوند، نه با اندیشه‌ای مستقل و آزاد که لزوماً در خدمت منافع آن باند خواهند بود. البته لازم به ذکر است، کسانی که در راستای اهداف یک باند قدم برمی‌دارند، الزاماً مستعد نیستند و نتیجه چاپ چنین آثاری، ادبیاتی ضعیف و قفسه پرکن را در پی خواهد داشت. محمدهاشم اکبریانی در جایی از یادداشت خود می‌نویسد که این باندبازی -که ایشان مترادف محفل‌گرایی قرار می‌دهند- باید در حیطه خصوصی باشد، نه دولتی. در غیر این صورت با داشتن بودجه کلان دولت که تریبون قدرتمندی هم دارد، به حیطه رانت‌خواری وارد می‌شود و این دیگر نمی‌تواند برای ادبیات مفید باشد.

**باندها اصولاً وابسته به نشر و رسانه‌ای قدرتمند و با صدای بلند هستند. باند منافع متفاوتی از محفل ادبی دنبال می‌کند و کسانی که وارد یک باند ادبی می‌شوند، نه با اندیشه‌ای مستقل و آزاد که لزوماً در خدمت منافع آن باند خواهند بود**

## باندهای قوی به دستگاه‌های دولتی نزدیک‌ترند

اینجا پرسشی مطرح می‌شود که اولاً کدامیک از ناشران درگیر باندبازی محفل ادبی ترتیب داده‌اند؟ و ناظر کدام ناشر در کدام محفل ادبی به ابراز نظر و نقد آثار عده‌ای دیگر همت گمارده است؟ باید پاسخ داد که به‌واقع هیچ‌کدام قدم به چنین آرمانشهری نگذاشته‌اند. آنچه در جامعه در جریان است، وجود محفل‌های ادبی بدون وابستگی، بعضاً با افرادی مستعد است که به دلیل اندیشه‌ای مستقل به هیچ باند و ناشری خود را وصل نکرده‌اند. و موضوع دیگر اینکه باندهای قوی با رسانه و لابیگری‌های موجود در نشر به‌طبع به دستگاه‌های دولتی نزدیکترند و تیغ برنده‌تری دارند؛ گاه به دولت آوانتاژهایی می‌دهند و در ازای آن سر باند را به آن سو که باید، کج می‌کنند. بنابراین طبیعی است که رانت، شامل نویسنده مستقل نمی‌شود، بلکه باند و باندها هستند که با داشتن نفوذ و قدرت می‌توانند با عقد توافقی، به رانت‌های دولتی دست یابند. اینکه یک باند که عموماً، نه در همه موارد به ناشران متصل هستند، به استعدادپروری و ورود آثار باارزش به بازار کتاب کمک نمی‌کند، بلکه باند وظیفه‌اش این است که در مقابل حمایتی که از سوی اعضای گروه دریافت می‌کند، آنها را وارد عرصه کرده و خوب یا بد ارتقاء موقعیت دهد و پایش را چنان بر گلوی نویسنده مستقل بفشارد تا او نیز مجبور به انتخاب شود؛ یا وارد این باند شود یا عطای چاپ کتابش را به لقایش ببخشد و نتیجه این می‌شود که امروز آثار بسیاری از نویسندگان کشور در محاق باقی مانده است و ویترین کتابفروشی‌ها پر است از آثاری که با شگفتی باید گفت: آیا این واقعاً یک شعر است؟ و آیا این واقعاً یک رمان است؟ شعرهایی که یا به‌شدت سقوط کرده‌اند و انگار نه انگار از پس هزار سال شاعرانه‌ترین مردم جهان اینجا ایستاده‌اند یا تا درجه دزدی از همه نوعش به ابتذال افتاده‌اند. دردناک است که نویسنده‌ای چون کورش اسدی که فارغ از هر جریانی و هر محفلی و هر باندی استعدادش را صرف نوشتن کرد که از قضا بدون شرکت در مسابقه «کی بهتر است؟ کی بیشتر از همه می‌نویسد؟» چند رمان درخشان نوشت و کمپانی تولید رمان راه نیانداخته بود. باندبازی که هیچ، او حتی به‌ندرت در جلسه و محفلی حاضر می‌شد، با وجود سواد و دانشش از ادبیات کهن و معاصر، به‌ندرت اظهارنظر می‌کرد تا هر ده سال یکبار در ناامیدی روزافزونش شاهد چاپ رمانی باشد که فروشش هم ممنوع بود. وقتی اعضای باندها ویترین کتابفروشی‌ها را می‌آراستند، نویسنده‌ای چون کورش اسدی را که دیگر چون او کم خواهیم دید به فراموشی سپردیم و هیچ باندی از نفوذش برای گرفتن مجوز و چاپ کتابش استفاده نکرد. در واقع یادمان رفته بود که چنین نویسنده بزرگی در مملکت ما نفس می‌کشد. مرگ خودخواسته کورش اسدی اعتراضی بود به چنین جریاناتی. اما وقتی خیالمان از جنازه‌اش هم راحت شد، حالا با نام مردهاش می‌شد کتاب فروخت. رمان‌هایی که مجوز نمی‌گرفتند، به‌ناگاه مجوز گرفتند و ویترین کتابفروشی‌ها پر شد از کتاب‌های ممنوع او. اما مگر اتفاق خاصی افتاده بود؟ مگر فحوای کتاب‌ها عوض شده بود؟ مگر اندیشه کورش اسدی بعد از مرگش تغییری کرده بود که حالا ناشران می‌توانستند با مجوز و تیراژ بالا کتاب‌هایش را به چاپ برسانند؟ نه. این رمان‌ها، همان‌ها بودند و نام نویسنده همان بود، فقط اکنون می‌شد نام ساکتش را بی هیچ اعتراضی از سوی او به نام باندی زد و کتاب‌ها را فروخت.

## بدیهیات دفاعیه و مقاله نمی‌خواهد!

وقتی بر باندبازی به هر قیمتی صحه می‌گذاریم -و معتقدم که به مذموم بودنش واقفیم که در تأییدش مقاله چاپ می‌کنیم و گرنه آنچه بدیهی است نیاز به دفاعیه و مقاله ندارد- نمی‌توانیم از آفت رانت‌خواری در امان باشیم. روندی که کشورهای جهان اول و حتی بزرگترین ناشران بین‌المللی از آن پیروی نمی‌کنند. یعنی هر نویسنده تازه‌کاری می‌تواند به هر ناشری اثرش را ارسال کند و منتظر داوری ویراستاران حرفه‌ای و نه بروکرات‌های ناشران، بی‌هیچ حب و بغضی باشد.

بنابراین جمع‌شدن نویسندگان دور هم با هیچ باندی خط موازی تشکیل نمی‌دهد و این دو یک معنا و یک کار کرد ندارند، پس بیهوده است که بخواهیم بیماری مزمن نشر کتاب را زیر معنای ترکیبی دیگر توجیه کنیم. اینگونه است که هر روزه شاهد معرفی نویسنده‌ای با سبکی نو در خارج از این مرزها هستیم، در حالی که ادبیات ایران هر روز عموماً با چاپ آثاری بدون خلاقیت به رکود می‌رود.

از این روی صفحه کتاب بر آن است تا با بی‌طرفی و واری حواشی جریان ادبیات، به متن بپردازد. معرفی مؤلف خلاق و آثار باارزش بدون بزرگی یا گمنامی نویسنده، آثار ترجمه دست اول و بدون کپی برداری و ترجمه از فارسی به فارسی و در نهایت شرافت اخلاقی را در گفتن حقایق، مبنای کار خود قرار می‌دهد تا گامی هر چند کوچک در روند روبه رشد بخشی از فرهنگ برداشته باشد.

